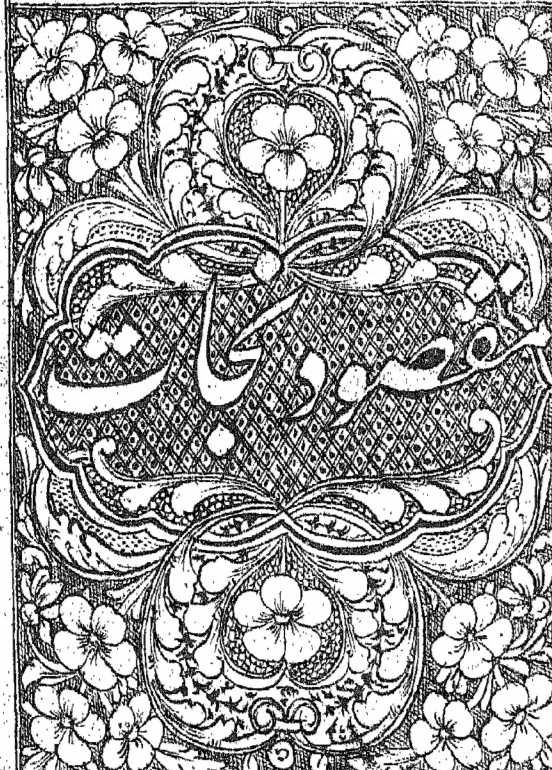


صنایع مکین و مکاتبات
فیوض و فیض و فیض و فیض

استغفر الله و رزقنا در دنیا و آخرت و رزقنا فی الدنیا و فی الآخرة



از عین قلمی تاج آل عثمان و کمال کمال علم و کمال کمال علم و کمال کمال علم

در مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه مطبعه

۸۹۱۶۵۱۲

۲۰۲

۵۲۱



هدایت نامه

از آنجا که این کتاب در مدح امام المشرق والمغرب اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب است عاشقان علی و مجانبان آن ولی را باید که نقد جان فروخته کتاب بزرگ خداید فرمایند و به تحفظ کوشند بنویسند و وظیفه خود گردانند اگر کسی خواند بشنود و پیش چشم خود هر وقت نگاہ راند عینک چشم خود را اندوخت و طفلان را بجای کریم او مایمان تعلیم دهند زیرا که جناب سرور انبیا محمد مصطفیٰ احمد مختص صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد فرمایند هر آینه کرده است اللہ تعالیٰ فضائل علی ابن ابی طالب را اینقدر که شمار او سوا سے خدا دیگر کے نہ اندیس ہر کہ بیان سازد از روی یقین یک فضیلت از فضائل او بخشد اللہ گناہان زمانہ ماضی و استقبال و پیرا اگر آید آن در قیامت بگناہ اقلین و اگر نویسند کسی یک فضیلت از فضائل او ملائکہ براسے او استغفار کنند تا اثر آن کتابت باقی ماند و اگر کسی بشنود و فضیلت از فضائل او بخشد اللہ آن گناہ و سبے کہ کسب کرده است از گوش و اگر کسی نظر کند بر فضائل مکتوبہ و سبے بخشد اللہ آن گناہ و سبے کہ کسب از نظر کرده باشد بعد از آن فرمود جناب رسول مقبول کہ نظر کردن جانب علی عبادت است و ذکر کردن و سبے عبادت و قبول منہ از اللہ ایمان بچ بندہ لیکن از دوستی وی و دشمنی از دشمن وی فقط

راقم الخ
سید مختار حسین تقویٰ عفی عنہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE521

از حدیث سید عالم شکره بر من پدید
 چنانکه کرده بهر کسی که بر علی فرمود حق
 غزوه بدر و احد چو چرخ در سیر العزم
 بودی سر نیزه ز ستم پنج پهل اندر مصان
 که نه ملک لطف حیرت موسی را در یافتی
 بود عداوت چو در طعون را از این سنان
 گفت بهر صبر چو در راجو بعد خود رسول
 بود این عبادم نویش هم صبر غامض حق
 که در محروم خجسته هیچ سال را سگ
 بر نشود روی زمین گرچه زاعدا ی لعین
 بلبل باغ هزار مرتضی ام از خجسته
 زنده کرد دست لجن دادی امیر انجمن
 کوی قفس زند علی فرمود از کسبه ازان
 شمشیر شهید بر کس که همراه حسین ابن علی
 هیچ ترسد ز اعدای سنان آن شیر مرد
 تا آنکه روی نادم را خدا تو به قبول
 رفتی بر شمر یو احمد افضح عرب و عجم
 حال بیماری من کن عرض از عیسی من
 داشت بر عیسی تقوی چون حسین ابن علی
 نیست عالم جهان در شر باشم رستگار
 طفل تو بر فرق هر کس که فتنه سلطان شود
 هر چه خواهد آن سر اید خصم تو مولا سنان
 لعن بر اعدای تو کرده نه چون خوشدل شوم
 بالی شمشیر حسین ابن علی چون شد شهید
 کرد مدمر نفس درخوا نگاه خود سنان
 بود و عزم قضا یا نه کسی مثل سنان
 زیر پیر فضل را کرده بداد ادر خلاص

فگشت عروسی حیدر صفدر ولی دلا الزما
صفاک فرماید بران شیر خدار و در حجب
از اجنه کرد امیر المؤمنین متهاد و غا
گر نه اهل کوفران مظلوم بنمودی و غا
بود ممکن نه برود نیل از لکوی شش
فرخ نموده شمر سبط بنی را از قفا
کرد اندیشه مگر چربی درین سحر
جانشین کردی بنعم المسلمین اولی چرا
داد به سائل ندای بر در دولت سرا
نیست اندیشه را که بدسته خیر کش
گلشن فردوس را آید بهی نه خوش افتاد
بهر خطبه گشتی بر بنبر چون رونق فرا
آید در جوج و جهر قتل آن اهل ریا
یافت زیر تیغ خود آن لذت آساق
هر که از تائید حق حیدر را را رخ در ولا
خو اندی گزید چاره محصور آن در غا
گشتی بعد حمد حیدر را گم بریز نشا
چون شود سوی جنت گزید توای با دصبا
گفت عبداللہ از زمین قدم او شفا
لیک جب حیدر کردار در محشر و قبا
یافتی غیر علی تو این شرف از کتب
آیة القدری نازل بشان تو شفا
لعن برا عدا می دین گر هر جب تو جفا
میخورد خون در غم اوزان بدل دائم خفا
بود غم ز مصطفیٰ حیدر جو از محمد صبا
گفت احمد حبیبی که ار عالم در قضا
از حبس چون یا علی اور گنی داد او اندا

وله كتابان واحد
الكتاب الأول في الجرب
والكتاب الثاني

نیست از طوفان محشر امت احمد را بیم
 بهشت شد نه سوی دلبد چون درین فنا
 روز و شب شکست بهت پندار از دل نهی
 غمگزار جهان قیمت نه هرگز دیگر
 آتی در کاشن اگر تفریح را از فرط شوق
 گزیند اسرار قوت اسرار امیر المومنین
 بود در راه خدایه سب تر اشتها در بخت
 ز هر طاعت کار آمد نه بتوا صلا بود
 ارشاد محمد مصطفی هم با علی تنها بود
 زرد رنگ آید نظر خورشید از خجالت مگر
 از بی تعظیم آن استاد چنان عالیه
 با علی خود را مکرر گفت نیردان بانی
 کرد نیردان نه کجا ذکر امیر المومنین
 موسی را که نموده آسمان روزی
 انزع البطین بوده صلیغ نیردان این
 بهت عبادت دیدن سوی آفتاب
 قوت بازوی احمد مورد و السالون
 چه مجاهد علی را بیم از نار سق
 بهت مروی بودی گرد غیظ احمد کس
 شیر حق ساقی کوثر شافع یوم الحساب
 یافت هم از عرش علی تر علی عالیه مقام
 شبیه بر دربان حیدر میشوید بر اکثر
 مرتفع شیر خدا هم شمع بزم دین حق
 بهت این از آتش مروی عزیز تر بن
 شاه مردان نفس احمد مصطفی یا شهیدان
 سر نیردان صلیغ نیردان بهر چه
 عالیه را داشت بهر چه نیردان حرم نیردان

کشتی است را گر چه اسرار علی تو ناخدا
 محوطات بود روزی آنچنان بین آید
 بهت چون منتظر تقلید امام انبیا
 هست آن اشک غم شیر در لب به
 گل کند رباع نیرد جامه خود در آب
 انتقال روح ممکن نه ز علم سیم
 کرد بر تو قطع نیردان جامه خود و خا
 گزیند عشق علی المرتضی را هر
 فرض احمد را علی کرده اگر تنها ادا
 روی الوهید را که ارادیده سنا
 داشت غیر فاطمه احوال در دست کجا
 هست ناطق حبیب الدنایه بین تا اعتماد
 کرد در توبیت یاد او را نه نام ایلیا
 بهر او آمد امیر المومنین شمس النعمان
 داشت چون فرحت زول علم از دوا
 بیشتر فرمودی از صحاب نتم الانبیا
 مرکز حق حیدر که اردین را با دوا
 جاو علی شافع یوم القیامت من اسما
 جز علی نه داشت یارای سخن با مصطفی
 یو گل گلزار عرفان سر و باغ اتقا
 بود بر دوش محمد مرتفع را که چه پا
 موسی عمران یار د چون بهت خود
 عیسی جهنم دوش احمد شمس ایمان
 مرتفع اندر در حال فاطمه اندر
 دیگر سرانند تفضیل غیبه اشقیبا
 خود در در آن واحد دعوت آن نهاد
 داشت کاری نه چو آن خیر نامه دین را

انعامی پیش حق حیدر را چه سازم رقم
کاروان یوسف حیدر شده تا بلخ ظلم
چون ندارد فوق در ابحار حیدر بر سر سج
در احد افتاد بر خرم الرسل چون کار سخت
ماجت اهل جهان امیداشت بر عاجان خو
کرد حق مبروص انس را از دمای شیر حق
در میانانی چونش دو حصار سلمان باشد
شکستگ قمر رب بفرق افغان افتاد از غناب
خانه تیره یهودی منجلیه شد رهن کرد
دشمنان! بیشتر باشد جو قلب زیند
نشی عالم چو انشی جهان انشا بکود
از پس احمد چون دانس چه عالم تمام
از علی المرتضی منسوب هر پستی بود
از علی جان نخواست بدست عدو نیت مات
نیت از افتادگی غم در دلم فوسعه بدهر
چون دهم ترجیح بر احمد علی را آنچه کم
فاطمه بنت اسد شده عالم از شیر حق
دیده ام حال ریاضت مصطفی با آن رقم
گفت پیغمبر ز امت میگزارم بعد خود
سوسه دو قبله عالم جز علی را هیچکس
مردود گشت اخلاص امام عصر را ختم النبی
نیست منصوص من الله جز امام اهل بیت
نوریزان احمد و حیدر اگر مردود و لے
مرح جن و ملک مسدود جمود امام
بود غور احمد را اکنون که خدا بالای عرش
زود و بزم رومنه شاه شهیدان از مرقه
ارث از دو و با حضرت سلیمان گر رسید

در لغت گر مرسته آمد بجمی مقتضا
در زمین که بلاس کرد از ان ناله در
هست بر اعجاز همدقا در آن معجز نما
کار احمد دنیا مدیچا کس جز مرقتضا
حیدر صفدر مقدم هست شاید بکیر یا
چون نه بر حق علی کرده شهادت آن ادا
حیدر صفدر بکودانه شیر پنجه اشش را
گشت سائل بر بزدلی اقع خون آن جیجا
چون علی در خانه او فاطمه را یک روا
تاکنون در کعبه گردو صید در روز عزا
کرد از نام مبارک بختن آن ابتدا
مقتدی روح قبول عذرا آمد مقتدا
چون بود منسوب از شهر و شش عالم و شای
داد بعد مرگ مرقه را علی گر چه پسرا
گر من خشکیده که را همچو حیدر که را
مصطفی شمس المصطفی باشد علی بدر الدجا
داد یک میوه بود طالب چو مشرم پارسا
سنگ لبتی بر شکستی چو غالب اشتها
ایک کلام الله در کثرت را نومی شما
با حبیب حضرت نیردان بکوده اقتدا
میکنند ارشاد که آن مرد کافر مطلقا
کو بوند اثنا عشر دیگر لب الم پیشوا
بست نورشید رخشان مصطفی حیدر رسوا
جانشین اخدر اخدر شمع بزم ارتضا
با خاب فاطمه میدر را کرده تختدا
هست خضر عشق سومی ننید اگر برینها
وقف مال انبیا باشند حق استرا

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین

مان احمد هست مروی که پس ازین
 شمر ملعون یاس بود سگاه من سازد مگر
 باز در دهر به بنجام از انرا لیس حق
 چون دعا می او بپسیر دان بگردی شجاعت
 بر امام آتنا عشر غیری را که سپرد و بود
 اگر کند تقلید سید دیگر را جز بکلی
 اکثری اعدای حیدر را خدا کرده خجسته
 دشمنان مرتضی را چو بود حاصل ز ریش
 نام پاک یحیی کرده رفتم چسبان کنند
 و چون از عالم چون تقلید حافظه کشته
 چه حقیقت کیمیا دار و برز و ج قبول
 کیست در عالم که نه محتاج حیدر آن بود
 خوش نه چون بر قتل خود سید الشهدا شدی
 مینویسد قطب الاقطاب اورا اعدای علی
 چون شود که امید نه بر جریخ ماه چارده
 قلب مومن را از ان عرش خدا گشتا بجای
 سودا زلف مرتضی دار و از ان گردد سیاه
 توبه آدم را طفیل مرتضی گشته قبول
 سبب بر هر بنده فضل خداست و در این
 هست ممد و رخ تو کمال جهات جهان
 فاطمه و حبشه از یزدان چو گرد و مستغنیست
 آستان مرتضی راه از یزدان آن شرف
 زان غصه فریغ از گردان نشد جان بر سر
 از دعا و یو چو کرده سید حسن ابن علی
 هست مروی چون ظهور مهدی ماوسه شود
 این قصیده را بگردم نام مقصود نجاست
 هر زبانی اگر بخشش است احمد شده

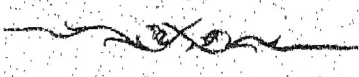
از زمینداران حاضرند بقصد سوده مشغول
بودند و ادوی زمان محمد بن سلیمان
شد اگر سوسه بخت برهم ز بخت رسا
زان سبب نام حسن ابن علی شد متعجب
بعد از محمد مصطفی هست او را با پیغمبر
بهزده او را از سادات گشت آن است
هر چه میخواند حق میکرد دنیا منینیا
گر بود نه پاس لیه مطلقا با ملحق
دید بر دیوار و درام مردمان را در و با
نیت بے تائید حیدر و اندانین ابن علی
کوهراف مودی از فیض نگه حیدر طرا
از علی المرتضی دارند گر چشم متعجب
بود از جهان جهان او را چو آسمان تلقا
هر گرا از روی و حیدر بر بفرمود انتفا
در فراق حیدر بر صفه اگر دارد اس
چون ولای مرتضی نیروان در کوثر مثل
مشک طبت مشک چین مشک ختن مشک خطا
قبل حاجات چون او را ندانند متعجب
سوی دیگر نه سوامی مرتضی دارد و با
از زمانه دارا نرسد نه دل را ما دعا
هست مروی در قیامت تملک گردد با
قیصر و خاقان بران باشند از هم جدا
هم نبردی را بیخفت از وی که سودای خدا
بود خود از مصلحت خالی نه آن کار حجاب
احضرو با مردمان روح الامین بدین کار
من قرا و رح العلی المرتضی علم غیب
خادمان نخبین را نیست از دوزخ نجات

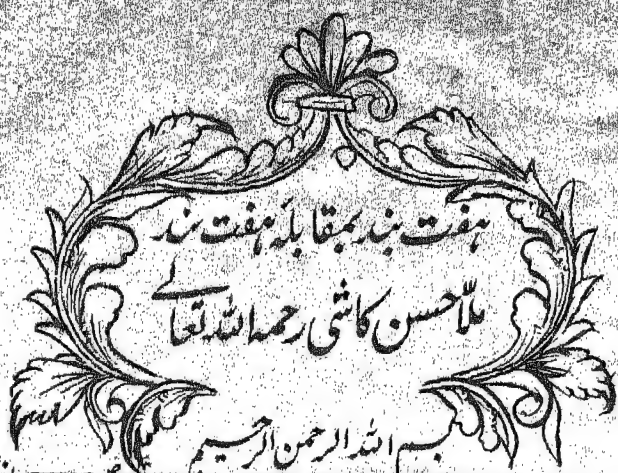
بامقصد خیر و گرا این دا جیب بود
چون طیفیل مرتضیٰ حبیبه خلیل الله پناه
بودی لائق نظام حق عملی اول اگر
پیش تو خواند قصیده مدحیه مداح تو
شوق را گشت بنی شد بر فلک اگر چه قصه
کرده امداد یونس داده او را سخبات
هست از وقت شهادت نه غم آل رسول
چرخ سپید سازند او را فرج بی آری خورشش
اشقاعت در جهان سازد جو با صبر و صلوة
مرتضیٰ اعلیٰ نباشد زان پس ختم الرسل
ام حسب آیه زان خواندی سر بسط بنی
چون ز عالمگیر نعمت خان عالمی کردی خوش
فرق را پاک کرده شو سوی خیمت را بهیشتاب

بیش دکم هر چه دهر یزدان بسازد انصاف
کرد آتش را با بر ایسم یزدان الطفا
عزل او را از برات احمد بطور دی چرا
جام کوثر در صله از تو بخوابد ساقیا
کرد از حکم تو رحمت بر فلک جید در ذی کما
کرد چون در اطنین مای یادای جید در کما
هست مروی کردی بر آل نبی آدم بکا
هر که زانوی خاص رب نباشد مشکا
جز حسین ابن علی پیدا که شد دیگر کذا
بچو دوش مصطفیٰ آن یافت جای مرتقا
بود از اصحاب کعبت هم عجیب آن ماجر
دوستان مرتضیٰ را این نباشد اقتضا
اندین نه ساسی باید بعا شوق التوا

طه قال انتم و صبیحنا
بالصبر و الصلوة ۱۳

فری چون کوکونان محتار نه باشد بیابان
هست آن بر سر وقامت مرتضیٰ گر مبتلا





<p>السلام ای آسمان ملت و شرع مبین موشی طور امانت سر در هر دو جهان روغن قندیل کعبه رونق بیت الحرام نوع طوفان قیامت کشتی امن و امان بانی شرع محمد مثل اهل ضلال حاجه زار دزدان خویش بادشاه سلطان بازوی حتم الرسالت ناصر دین خدا سابق الاسلام مغز آیه و السابقون هر چه خیر و شر شود بر ارض روز و شب مدام قاصی الحاجات مثل آدم و حوا و تنو از حدیث مصطفی شاه شاه طاهر بما از برگ جان قوی باشد قبرین تر خدا</p>	<p>عرض دولت مصطفی را در حرم بالانشین عیشی جبرخ ولایت از خدا هر دم قرین بوکل گلزار ایمان نیز سر و باغ دین آیت رحمت جوا احمد هم شفیع المذنبین جانشین مصطفی اعظم امیر المؤمنین دست حق مشیر خدا افضل امام المسلمین واقف سیر محمد هم امام اولین جانب دو قبله ساحه جدرین العابدین عرض ای سلطان دین از تو مهیلا در زمین فاطمه را منعقد فرمود به عرضش برین بودی پیدای آن زمان که بود آدم باو طین نخن اقرب آیه در قرآن شاه پیرین</p>
---	---

همه بان بر تو چون دادم رسول الله بود
گردم و لحیم تو در عالم رسول الله بود

<p>طاهر جان ای خدا در بندگر شکند قلنس از روایات صحیح ظاهر انسرون از علی کرد بینائی عطا او را خدا سه دو جهان پرسد از مرتبه احدی این بچرخ چیمین</p>	<p>سوی صحرا ای سخت بر در تو دارم هوس بوده محبوب محبوب خدا را هیچکس کرد نابینای چشم خود ز دامنش چوس که ترا کرده سوا سوسه حیدر صفدر عوس</p>
---	---

هست این هم دارد عشق شمشاه نجف
بودی هر دم نام یزدان بر لب پاک علی
داد سلمان را را فانی از اسد فیض خدا
بر نشستی نه بمصومین شاید تا کنون
عاشقیران و غار چون بود زان مصطفی
جز در پاک علی ماران نه اسد خدا
چون بود خورشید روشن اینقدر نه بر فلک
مشرق و مغرب بود دو گام فرس تیر او

روز و شب بیفا ناله می سازد جرس
گشت از ذکر خدا غافل نه چیکر کینفس
بیزربانش رفته هرگز اسد علی فریاد جرس
سرازان حسرت بهر دو دست می کند کس
پای در غزوات هم از سهونه بهنادی پس
هست این در ویش چیکر بود پاک علی پس
هست از نور رخ مولا اگر چه مقتبس
گر علی در عرصه کیتی می تازد فرس

نیت مثل چیکر صفدر رسول کردگار
العلی منی انما منه سگفته بار بار

عش را چون در خور یابیت نه داور یافته
قرب باینزدان زیاده داری از احمد مگر
زان ترا مامور کرد یزدان تبلیغ برات
تا قضا کرد نماز تو نه رجعت کرد چون
پای تو بردوش احمد یابی اوبالاعرش
از جی دست اگر تیغ از خدا سے ذوالمنین
کرد بر ازواج خود احمد طلاق تو مباح
نفس بر مرصعات یزدان چون نهال فزونی
کرد و انجم از انازل خدا در شان تو
بر خلافت گنبت تو بعد ختم الانبیا
گفت اشد از علی الکفار خود یزدان ترا
چون رسد عرفی نه بعد مرگ نزد تو شبها

زان تو خود معراج بردوشن هم میر یافته
مصطفی بیرون پرده با تو اندر یافت
باجیب خود ترا یزدان چو همسر یافته
حکم تو بر جرح چارم شاه نماور یافته
رتبه معراج زان اسد علی توحید یافته
آبر از احمد و یزدان بر این بر یافته
اختیاری زین نه بهتر آن چو دیگر یافته
زان لی آرام از احمد تو بستر یافته
بر ضلالت دشمنانت را چو اکثر یافته
دال عشاق تو دو آیه مکرر یافته
کافر آقن چون ترا در جنگ خمیر یافته
کرد طفیل عشق تو بر مهر مقدر یافته

هست ای محمدا را رنجیب دل تو این مجب
باشی تو در چند مولای تو در ملک عرب

اصح خلیل کعبه ایمان لبان مصطفی
محکم کجی ترا گوید چو ختم المسلمین
لب را نه از شیر مادر ساختی هرگز تو تر

بانی اسلام بنیاد مکان مصطفی
کفر دانم فسوق دانستن میان مصطفی
نوش فرمودی نه تا آب دمان مصطفی

چنان که استخوان نیست که در زیر دانه بانی
 کرد و در نوا حصار کل اشیا را چون خود شما
 سری توشت نه مخاطب روز و شب گوید چرخ
 هستی واحد تو و احمد و اگر بنیاد رکنی
 واری آن نسبت به احمد هر چه بار و ثقل از کلیم
 ساکنان چرخ تحت تو دهند سویت ندا
 بشوای دین از صلب تو پست گشتند شما
 لوش بر عرش علا فرمودی با احمط صام
 در محاذیت بود دیگر را عود قسام گفت

یا بنی محمدری اول زخوان مصطفی
 هست دریا بین باطن از زبان مصطفی
 آمدی یوسف توئی در کار دان مصطفی
 هست اهل آن به نزد عاشقان مصطفی
 هست بر طریقین ثابت از میان مصطفی
 نیز اعظم توئی بر آسمان مصطفی
 یازده مثل تو اندر خدا ندان مصطفی
 گشت چون بر عرش یزدان نیز آن مصطفی
 جز تو چون بوده در دیگر از دوان مصطفی

و حق تعالی
 حق تعالی

کن چشم لطفت تا نایک نظر موسوی کن
 تا در رحمت کشاید خود خدا بر روی من

دوش احمد زیر پاست یا امیر المؤمنین
 دادی سائل را جو خاتم در کوی مصطفی
 بود حاتم را قدری در سخا پیش اگر
 شد محمود حاصل با ایاز آید بر آن
 در نما اکر ملقا گوید چو در قسرا آن خدا
 خلقی بیخوف و خطر شما چو بر جای نبی
 حضرت یزدان ترا واد آن شرف که کند
 بر دی در هر امری که از حضرت یزدان و ما
 شد در باب خلافت از آسمان نخبی نزول
 چو قارون را بگدایان چه آرند در خیال
 از فراق تو نهایت آمده محضار تنگ
 حضرت یزدان به جتن و انس در خم غایب

اسطی تر از عرش جایت یا امیر المؤمنین
 کرد خود یزدان شایسته یا امیر المؤمنین
 ظاهر از قرآن بنایت یا امیر المؤمنین
 گرفت ظل همایت یا امیر المؤمنین
 دان نه مقصودی سوایت یا امیر المؤمنین
 کرد از آن مدحت خدا بیت یا امیر المؤمنین
 قیصر و خاقان گدایت یا امیر المؤمنین
 کرد اجابت حق دعا بیت یا امیر المؤمنین
 خاص در دولت سرایت یا امیر المؤمنین
 اگر غنی ساز و عطا بیت یا امیر المؤمنین
 خواهد از یزدان تقایت یا امیر المؤمنین
 متهم کرده و لایست یا امیر المؤمنین

قله قال الذی من
 نشتر فی القدره ابتکار
 در مقام اندیشه

کرد یزدان زان قیصر جنت و نار ترا
 بود جز کار خدا و دیگر نه چون کار ترا

ای تو انهم روح تو آن که شایان شمت
 است ندان تو حیدر پیدای زبان کبریا

ز آنکه در قسرا آن خود یزدان شایان شمت
 مطلق رنگین آن شام از دیوان شمت

چه حدیث مصطفی را ذکر در وصف است اگر
دره الناج شهنشاهان عالم میشود
چه بحسن تورا رسد یوسف اگر اسی شاه حسن
بر درت از کاسه خورشید شد ظاهرا
زرد رنگ آید نظر خورشید چون نه بر فلک
پیش قهر تو چه رتبه قصد قیصر را بود
چون ترا گویم نه فخر حضرت آصف شها
بر فرفوشی نفس را چون تونه بر مرقی حق
از چراغ طور روشن چون نه خاندان بود
و ده زخوان خود نصیب ای شهنشاه کونی مکان

در کتاب الله سه صد آیه در شان شماست
گوهر نایاب آن شما که از کان شماست
یوسف مصری بمصرت از غلامان شماست
کاسمان هم بر درت از یک گدایان شماست
گرچه آن نجابت زده از روی تابان شماست
طائر صدره اگر چه مرغ الیوان شماست
حضرت ختم الرسالت گریسمان شماست
حضرت خلاق عالم گرچه جانان شماست
ژانکه محزون فاطمه شمع شبستان شماست
گر سینه مختار شما با فضل خوان شماست

با تو باید کرد در در و دندان دشمن
چندای عیسی مرا بیمار تو ان دشمن

ای پسران طویر ایمان اهل عالم را امام
سرمد چشم اهل نیش موسی طور کبریا
کیست مثل در جهان ای هیک عین یقین
باب شهر علم احمد استاد جبرئیل
هم برادر هم وزیر مصطفی هستی شما
یوسف مصر جمال و موسی طور جلال
گوهر در یاسه عظمت لعل کان کرمیت
ایلیق ایام را بعد امام المسلمین
آیه الیوم المکملت لکم نازل شده
هم سخاوت هم شجاعت ای امیر المؤمنین
مطلع دیوان عالم مقطع اشعار حق
نبیست مدح تو شها کار بشهر زانکه خدا

آفتاب آسمان دین بس خیر الانام
عیلی چراغ اهل دانش خسرو عالم مقام
خوا بکا هست فرش احمد مولد بیت الام
عالم هر یک زبان هم قاضی باز و حیا
نسبت مارون بداری بابنی تو لا کلام
مهر سپهر احتشام و مهر اوج احت
خسرو ملک ولایت نور رب ذوالکر
داد شما حضرت دین را یافته
کرد احمد با تو چون کار را بسته
کرد بر تو حضرت خلاق عالم ختم
عالم علم لدنی شافع روز قیام
در کلام خود ترا مداح شما و السلام

چون شدی بروش ختم المسلمین تو جاوین
رفت خود دور از یاد تو نمود عرش برین



حوال مصنف

مصنف کتاب ہذا اولاد شامزادہ موسیٰ مہرقع ابن امام محمد تقی علیہ السلام سے ہیں اور ہندوستان میں مورث اعلیٰ انکے سید عبداللہ تقی آئے جنکے بیٹے سید زید جو سید ساہو کے رشتے میں بھائی اور داماد ہیں اور انکی اولاد تمام ہندوستان میں منتشر ہو اور کشتہ سے اور مولد مصنف کا موضع مصطفیٰ آباد عرب بڑا کانون ہے کہ قریب اسی کے موضع سی بابا نامہ سال مصنف کا ہے اور سادات دونوں موضع کے ایک جہڑی اور دونوں موضع ضلع فیض آباد پر گئے مشکلی میں واقع ہیں اور بالفعل مصنف بمقتضا سے آب و خورش شہر اوہ محلہ میران پورہ اپنی سسرال میں بود و باش رکھتے ہیں اور سسرال والے سید علاؤ الدین نامہ و جعفری و صالحی خراسانی کی اولاد سے ہیں اور مصنف اپنی والدہ کے ناموں جناب شیخ محمد نعیم صاحب مرحوم و مغفور سے پہلے تلمذ رکھتے تھے جنکی تاریخ وفات یہ ہے

تاریخ

رفت زین دنیا سی فانی چون نعیم لود در باغ سخن خوش بلبلی ت در نظم آن طبع فصیح من چو گویم وصف ذات پاک او سال تار تیش فلک گفتا کہ لای	شد دل منم درین مائیم دو نیم شد سبک زین باغ چون بونیم خاص در تار سنج امثالش عدیم الکریم ابن الکریم ابن الکریم شد نعیم بحق بجنات النعیم
اور اب انکے چھوٹے بھائی جناب شیخ محمد نعیم صاحب سے تلمذ رکھتے ہیں اور وہ ہندوستانی شاعر ہوتے چلے آتے ہیں چنانچہ انکے بھرا محراب جناب شیخ غلام اشرف صاحب مخلص نثار اپنی مثنوی حسن جو بہرین بطور مناجات کے خدا سے شکر عرض کرتے ہیں است خاک روی بہ دریا سے علوم	نسل پاکم از جلال الدین دوم

قطعه تاریخ وفات نیزنثار علی صاحب مرحوم مری مختار از مختار

پندر خون کوه کرم کی	از هو س حق سقرین نثار علی
کمانت س لک س از سرزن	بیا عدین برین نثار علی

قطعه تاریخ وفات میان بی بخش مرحوم از نیم مرحوم

میان رخ کرده حیات و کمر نا	شکسته سخن جان سیرین سیر فنا
بطفاش ملک گفت سال و فاش	بگو با س بیا بنی بخش مر دند

قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید نثار حسین عرف بهیکه لک

نثار آن مالک خدایه کرم	کر کرم مجیدش دلم خوشی ست
روز چهارم داولین نثار	روز و مولود این سعید صبی ست
شد چو این مبرون بربرحمل	گفت ناف س سیر نفی ست

قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید نثار خلف مختار از مختار

چو اختار خون ماه ذیقعد و نو	تولد هوا مهر سیکر پسر
لکسی از سر هوش تاریخ سال	پیر صورت ماه انور پسر

رباعی سنار در بوا صبا کب

غرق خون بد دل نه سبیل کرده یاری نشد	فرق به فرق که آن تاج سیر داری نشد
قطره بنیان که در اطنین صدق خود نشد	در شد اما شک چشم عاشق ناری نشد

رباعی لطیف خلف نثار

این دل آرزوه ام شاد و دل از لاری نشد	قاتل باو لبری شد لیک دل داری نشد
بدر کامل کاست از رشک جبین باهر و	شد لعل اما چه حاصل ابر و یاری نشد

رباعی شریف خلف نثار

کار من آخر شد و آخر من کاری نشد	مشت خاک من غبار کوچه یار س نشد
سالم خون جگر در ناف آهوشد گره	شک شد اما چه حاصل نال خوار نشد

خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که رساله مقصود نجات به ماه جون شمع با ختم رسیده فقط

१२०२

१९१५०१२५

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

۲۲۰۲	۸۹۱۵۵۱۴۲
۵۲۱	
مقصود بنیات	

Date	No.	Date	No.